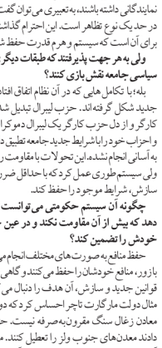

پارلمان جهانی

نگاهی به شرایط نامزدی برای نمایندگی در مجلس عراق

مجلس عراق

برخلاف رژیم سابق بعث که یکی ازشرایط اساسی نامزدی درانتخابات، عضویت در حزب بعث یااعتقاد به آرمان‌های این حزب بود در نظام نوین حاکم برعراق، از شرایط مهم نامزدی، نداشتن سابقه عضویت در حزب بعث است. علاوه براین، نداشتن سوءپیشینه در جرائم جنایی و انجام ندادن عملی خلاف عرف عمومی از شرایط ۶گانه نامزد شدن در انتخابات است.

قانون انتخابات عراق را «کمیسیون عالی مستقل انتخابات» وضع کرده و این قانون در مجمع ملی موقت (پارلمان انتقالی) به تصویب رسیده است اما هنوز قانون دایمی انتخابات در مجلس نمایندگان عراق تصویب نشده و همچنان مبنا همان قانون مجمع ملی موقت است.

بر اساس قانون موقت انتخابات، ۶شرط برای نامزدی افراد تعیین شده که از اولین شرایط آن دارا بودن شناسنامه عراقی است. نداشتن سوءپیشینه در جرائم جنایی، مشمول مقررات ریشه‌کنی حزب بعث نبودن، سن بالای ۳۰ سال و داشتن دیپلم به عنوان حداقل مدرک تحصیلی از دیگر شرایط نامزدی است.

براساس این قانون، نامزدی در انتخابات عراق به دو صورت فردی و گروهی تعریف شده است و بر اساس قانون هر گروه انتخاباتی نباید کمتر از سه نفر باشد.

بر این اساس، در بین اسامی ۶ نفر اولیه هر گروه انتخاباتی، باید دست کم سه زن وجود داشته باشد تا در نهایت سهم اعضای زن مجلس نمایندگان عراق از ۲۵درصد کمتر نشود.

هر فرد یا گروه انتخاباتی که قصد نامزدی انتخاباتی را دارد، باید دست کم طوماری از امضای ۵۰۰هوادار خود را به کمیسیون انتخابات ارایه کند تا جواز حضور در رقابت انتخاباتی را داشته باشد.

علاوه بر اینها، کمیسیون انتخابات بابت نامزدی در انتخابات از هر گروه انتخابی مبلغ هفت میلیون و ۵۰۰ هزار دینار عراقی معادل ۶هزار و ۲۵۰دلار و از هر نامزد که به صورت فردی داوطلب شود مبلغ دو میلیون و ۲۵۰هزار دینار عراقی (حدود دوهزار دلار) اخذ می‌کند.

کمیسیون عالی مستقل انتخابات پیش از شروع انتخابات، شرایط نامزدها را بررسی و درصورت رد صلاحیت یک فرد یا گروه انتخاباتی، فرد یا گروه رد صلاحیت شده از حق اعتراض در دادگاه قانون اساسی برخوردار خواهد بود و رای دادگاه یاد شده نهایی خواهد بود.

بعد از برگزاری انتخابات و اعلام پیروزهای انتخابی، افراد یا گروه‌هایی که احتمالا به خاطر تخلفات انتخاباتی، رد صلاحیت می‌شوند حق اعتراض دارند و کمیسیون به اعتراض‌ها رسیدگی می‌کند و در صورت اعتراض به نظر کمیسیون، فرد یا گروه می‌تواند به دادگاه قانون اساسی مراجعه کند.

بر اساس قانون اساسی عراق که در همه‌پرسی ۱۵اکتبر ۲۰۰۵میلادی به تایید رسید، «کمیسیون عالی مستقل انتخابات» مرجع مسوول برگزاری انتخابات و رسیدگی به شکایت‌ها عنوان شده است.

کمیسیون عالی مستقل انتخابات نهادی است که شرایط نامزدی را در انتخابات شوراهای شهر، روستا واستان و انتخابات مجلس نمایندگان تعیین و مسوولیت اجرایی آن را بر عهده دارد. عراق بعد از سقوط رژیم صدام در مارس ۲۰۰۳ تاکنون، سه مورد تجربه برگزاری انتخابات را داشته که هر سه آنها در سال ۲۰۰۵ انجام شده است. این کشور در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵ میلادی، انتخابات مجمع ملی موقت (پارلمان انتقالی) عراق را برگزار کرد که این مجمع، مسوول تدوین قانون اساسی دایمی عراق بود.

بعد از تدوین پیش نویس قانون اساسی، کمیسیون عالی مستقل انتخابات، همه پرسی قانون اساسی را در ۱۵اکتبر برگزار کرد که در آن همه پرسی اولین قانون اساسی دایمی عراق به تایید رسید.

آخرین انتخابات و مهمترین آنها در ۱۵دسامبر ۲۰۰۵ بود که به تشکیل مجلس فعلی نمایندگان عراق متشکل از ۲۷۵کرسی منجر شد.

در این انتخابات ۳۰۷گروه انتخاباتی و ۱۹گروه ائتلافی به رقابت پرداختند و نامزدهای مستقل کمترین میزان آرا را از آن خود کردند.

ائتلاف یکپارچه ملی متشکل از احزاب عمده شیعیان با ۱۳۰کرسی، همبستگی کردستان متشکل از دو حزب عمده کردها ۵۴کرسی، جبهه توافق متشکل از سه حزب مهم عرب‌های سنی ۴۴کرسی و گروه العراقیه متشکل از لائیک‌ها و مستقل‌ها، ۲۵ کرسی در مجلس به دست آوردند.

گروه‌های دیگر انتخاباتی نیز هریک به فراخور آرای خود کرسی‌های کمتری از مجلس را به دست آوردند.

براساس قانون موقت انتخابات عراق، مجلس نمایندگان مدت چهار سال اعتبار دارد و بعد از آن انتخابات جدید برگزار می‌شود.

اکنون تدوین و تصویب قانون دایمی انتخابات در مجلس نمایندگان عراق که در آن شرایط نامزدی و دیگر مسائل مربوطه توضیح داده شود، از قوانین مهم در انتظار بررسی است.

تدوین و تصویب نشدن این قانون، باعث به تعویق انداختن انتخابات شوراهای شهر، روستا و استان شده که اواخر سال گذشته می‌بایست دور دوم آن برگزار می‌شد.

برداشت

معنای نظارت شورای نگهبان از اصل ۹۹ چیست؟

متن اصل مزبور در قانون اساسی جدید چنین است «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را برعهده دارد» و در قانون اساسی اول نامی از «مجلس خبرگان رهبری» در میان نبود.

انگیزه خبرگان قانون اساسی برای تصویب این اصل، خاطره تلخ آزاد نبودن انتخابات در رژیم سابق بود که در حقیقت به صورت انتصابات درآمده بود، خبرگان برای اینکه در آینده از ناحیه مسوولان چنین دخالت‌هایی انجام نگیرد؛ این اصل را تصویب کردند. پس هدف اصلی خبرگان، آزاد بودن انتخابات و جلوگیری از دخالت‌های بی‌جا بود نه دخالت در رد یا قبول کاندیداها؛ البته اگر بر حسب قانون شرایطی در کاندیداها معتبر شده باشد مسوول تشخیص آنها وزارت کشور است نه شورای نگهبان.

در آغاز انقلاب، انتخابات، با حضور رهبر فقید انقلاب آزادانه انجام می‌شد و همه ملت ایران در آن شرکت می‌کردند و صحبتی از نظارت استصوابی در بین نبود، هر چند برخی از اعمال سلیقه‌ها در سطح محدود مشاهده می‌شد؛ ولی پس از گذشت سال‌ها زمزمه نظارت استصوابی شروع شد و در سال ۱۳۷۴ در مجلس شورای اسلامی در ماده سوم قانون انتخابات تصریح به نظارت استصوابی شد و تصویب این ماده برخلاف هدف و روح اصل قانون اساسی انجام شد و موجب گردید که با اتکا به اطلاعات غلط یا مغرضانه و بسیاری اعمال سلیقه‌های شخصی، حقوق برخی از بندگان خدا تضییع گردد و هرچند در اصل ۹۸ تفسیر قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان گذاشته شده، ولی کلمه «تفسیر» بر حسب لغت- به معنای «کشف القناع» - است بدین گونه که پوشش چیز پوشیده را برطرف نمایند، در صورتی که در اصل ۹۹ پوششی در بین نیست زیرا در متن قانون «نظارت بر انتخابات» است نه «نظارت بر کاندیداها» و اینکه از چه گروه و طیفی می‌باشند، مقصود این بوده که انتخابات آزاد و سالم برگزار شود و کسی در آرا و صندوق‌ها و قرائت آرا و نظیر اینها دخالت و تقلب نکند؛ این عمل شورای نگهبان «تاویل باطل» است نه تفسیر.

«نظارت استصوابی» که حضرات بر آن اصرار دارند در حقیقت به انتخاب دو مرحله‌ای برمی‌گردد، در مرحله اول شورای نگهبان و نمایندگان آن - با برداشتی خاص - افراد را انتخاب نموده و در مرحله دوم مردم ناچارند از بین منتخبان شورای نگهبان افرادی را انتخاب نمایند و این امر برخلاف ظاهر اصل ۹۹ است و هیچگاه نظر خبرگان قانون اساسی هنگام تصویب این اصل چنین امری نبوده است.

با اختلاف نظر افراد و حتی علما و دانشمندان در مسائل دینی، سیاسی و اجتماعی، تفویض شناخت و تعیین همه افراد و نیروهای ارزنده و کارآمد کشور به چند نفر خاص - که تخصص آنان فقط شناخت احکام اسلامی، وظیفه اصلی آنان نظارت بر قوانین مصوبه کشور از نظر عدم مخالفت با موازین اسلامی و قانون اساسی می‌باشد - بسا موجب تضییع حقوق بسیاری از افراد مخلص و ارزنده کشور می‌شود و این گناهی است بسیار عظیم و مخالف با حکومت مردمی است که در اصل ۵۶ قانون اساسی و برخی اصول دیگر آن، ذکر شده است. اینکه چند نفر خود را معیار اسلام و حق مطلق می‌پندارند و همه طبقات جامعه موظف باشند، عقل و درک خود را کنار گذاشته و تابع محض درک و برداشت آنان باشند، حکم گزافی خواهد بود. همه به یاد داریم که رهبر فقید انقلاب مکررا می‌فرمودند: «میزان رای ملت است و مردم صاحبان اصلی انقلاب می‌باشند.» در صورتی که این روش شورای نگهبان در رد و طرد بسیاری از نیروهای ارزنده و مورداعتماد مردم سبب یاس و بدبینی آنان نسبت به نظام اسلامی و شورای نگهبان و بی‌تفاوتی نسبت به انتخابات خواهد بود.

مردم نظارت استصوابی را نوعی اهانت به خویش می‌دانند و دریافت آنان این است که شورای نگهبان خود را قیم مردم می‌پندارند، زیرا در تشخیص صلاحیت کاندیداها که حق مردم است دخالت می‌کند و متهم نمودن جامعه به بی‌دینی یا بازی خوردن از دشمنان خارجی یا داخلی اتهامی است ناروا، زیرا مردم نوعا به مبانی دینی و موازین اسلامی اعتقاد دارند و مصالح جامعه و کشور را درک می‌کنند و در نتیجه در حال آزادی اکثریت آنان به افراد صالح و کارشناس مسائل سیاسی و اقتصادی رای خواهند داد هر چند از جناح من و شما نباشند و اگر هم از باب فرض یکی دونفر از افراد ناباب به مجلس راه یابند، چون پیوسته در اقلیت می‌باشند نمی‌توانند مشکلی ایجاد نمایند و در ضمن موقعیت اجتماعی آنان مشخص می‌شود و طبعا از اعمال خود و مظلوم نمایی‌های خویش دست برمی‌دارند و قانونی که پس از بحث و جدل‌های گروه‌های موافق و مخالف به تصویب برسد یقینا پخته‌تر و مستحکم‌تر خواهد بود هیچگاه با فشار و تحمیل و بی‌اعتنایی، مردم جذب اسلام و دین نخواهند شد و به طور کلی اگر امر دائر شود بین اینکه مردم -از باب فرض- در یک مورد اشتباه کنند و فرد ناصالحی را انتخاب نمایند، یا اینکه قدرت انتخاب از آنان سلب گردد و افرادی هر چند صالح از قبل معین شده و به آنان معرفی شوند، به طور مسلم زیان صورت دوم در درازمدت بیشتر خواهد بود، زیرا چنانچه مردم در یک مورد اشتباه نمایند پس از پی بردن به اشتباه خود درصدد رفع و جبران آن برخواهند آمد و در نهایت به رشد و درک سیاسی بالاتری دست می‌یابند، ولی اگر به تشخیص و فهم آنان توجه نشود علاوه براینکه روحیه تملق و تبعیت محض از حاکمیت یا بی‌تفاوتی و سرخوردگی در جامعه رواج خواهد یافت، زمینه‌های استبداد در کشور به وجود می‌آید.

از مباحث فوق نتیجه می‌گیریم که نمایندگان خبرگان قانون اساسی معنای نظارت شورای نگهبان در اصل ۹۹ قانون اساسی را استصوابی ندانسته و آن را فقط نظارت بر جریان انتخابات می‌دانستند و لا غیر؛ به جاست که شورای نگهبان یکبار دیگر جهت یادآوری مباحث تدوین قانون اساسی را که در خبرگان قانون اساسی شکل گرفته است؛ مطالعه نمایند تا شاید معنای نظارت را یک بار دیگر ارزیابی کنند. زیرا همین نظارت در زمان حیات رهبرفقید انقلاب اعمال می‌شد و ۳ دوره از تشکیل مجلس در آن زمان هیچ یک از این مباحث مطرح فعلی نبود. چگونه است همین شورای نگهبان و همین قانون اساسی فعلی دو گونه تفسیر و برداشت از آن می‌شود!

گفت‌وگو با علیرضا موسوی‌زاده، استاد دانشگاه

چالش دموکراسی در مهد پارلمانتاریسم

یوسف ناصری

نظام پارلمانی و پارلمانتاریسم به شیوه نوین از دستاوردهای دوران مدرن محسوب می‌شود. شکل ابتدایی تصمیم‌گیری گروهی در سده‌های پیشین و در عهد یونان باستان نیز وجود داشته است. اما پارلمانتاریسم به شیوه جدید و شکل تکامل یافته آن را در بریتانیا یا کشور پادشاهی متحد (U.K) سراغ داریم. در پارلمان، نمایندگان منتخب از منافع رای‌دهندگان خود دفاع می‌کنند و قوانینی را به تصویب می‌رسانند که جامعه و افراد حاکم بر مبنای این قوانین و مقررات عمل کنند و حاکمان به صورت مستبدانه و با خودرایی حکومت نکنند. بررسی ویژگی‌های اولین پارلمان جهان را به گفت‌وگو با دکتر علیرضا موسوی‌زاده موکول کردم. او از سال ۱۳۵۲ شمسی یعنی از ۱۵ سالگی در بریتانیا اقامت گزید و تا سال ۱۳۷۲ در آنجا حضور داشت. وی دوره دبیرستان را در یک مدرسه شبانه‌روزی ادامه داد و لیسانس علوم سیاسی و دو فوق‌لیسانس و دکترای خود را در رشته‌های علوم سیاسی و سیاست بین‌الملل و با تخصص دیپلماسی معاصر انگلستان از دانشگاه ولز بریتانیا گرفت. حاصل این گفت‌وگو در پی می‌آید.

بخش نخست

نظام‌های پارلمانی و پارلمانتاریسم، یکی از وجوه حکومت‌های دموکراتیک به حساب می‌آید. آقای دکتر، با توجه به حضور طولانی مدت شما در بریتانیا و مطالعات گسترده جنابعالی در مورد نظام پارلمانی آن کشور، می‌خواهم بدانم مطالعات شما در مورد پارلمانتاریسم و نظام پارلمانی بریتانیا از چه زمانی شروع شده است؟

مطالعات من در مورد سیاست انگلستان و سیاست خارجی آن کشور بوده و محدود به پارلمان نبوده است. البته پارلمان هم از داخل همین مطالعات می‌جوشد. دقیقا مطالعات من روی نخبگان سیاسی انگلستان بود. چون اگر ما بخواهیم بفهمیم چرا یک کشور، روش خاصی در سیاست خارجی خود دارد باید ببینیم نخبگان سیاسی آن چه کسانی هستند و این نخبگان به چه صورت موقعیت‌شان تحقق پیدا کرده است. من از دوره فوق‌لیسانس، روی این موضوع کار کردم. وقتی که پیگیری کردم متوجه شدم که ریشه این به انقلاب باشکوه انگلستان برمی‌گردد که در ۴۰۰ سال پیش به وقوع پیوست. از آن زمان به بعد، سیستم پارلمانی این کشور تکامل پیدا کرد و الان هم آن را مادر پارلمان‌های جهان می‌دانند در واقع رساله من در رشته علوم سیاسی صرفا روی تئوری قدرت و نخبگان بود و در لابه‌لای آن بر انگلستان تمرکز کردم. در آنجا بررسی کردم که چگونه قدرت را کسب می‌کنند و نحوه کنترل کردن قدرت به چه صورت است. در فوق‌لیسانس دوم رساله‌ام را متمرکز کردم بر تئوری قدرت و نخبگان در مورد انگلستان. به این معنا که بررسی کردم نخبگان سیاسی و طبقه اشراف چه کسانی هستند و اینها چگونه منافع انگلستان را در زمان استقلال دادن به مستعمرات حفظ کردند.

معمولا گفته می‌شود که ژاپنی‌ها سختکوش و قانع هستند، بریتانیایی‌ها دوراندیش و محافظه‌کار و باحوصله و آلمانی‌ها هم بی‌باک و شجاع هستند. البته بحث ما به پارلمان مرتبط شود؟ ولی به نظر شما که مدت‌ها ساکن بریتانیا بوده‌اید، نخبگان سیاسی آن کشور چه ویژگی‌هایی دارند؟

تمام پاسخ‌های من در نهایت به پارلمان آنجا مربوط می‌شود. در انگلستان، رشته‌های علمی، خیلی تخصصی هستند و مثل ایران و آمریکا نیست. استادانی که در مورد پارلمان و نخبگان انگلستان تخصص ندارند فکر می‌کنند در آنجا دموکراسی است و مادر پارلمان‌ها وجود دارد. اما از دید کسانی که تخصص دارند انگلستان، کشوری است خیلی فئودالی نسبت به کشورهای غربی دیگر و فقط بر اثر مرور زمان، خودش را وفق داده است. بنابراین در آنجا سیستمی وجود دارد که به زمینداری و فئودالی می‌رسد و اگر هم افرادی در اثر شایسته‌گرایی وارد سیستم شده‌اند باز دست‌پرورده همان سیستم فئودالی هستند. یعنی باید ملاک‌های آنها را داشته باشند تا بتوانند قاطی نخبگان سیاسی قدیمی شوند. کسانی مثل گوردون براون، تونی بلر و مارگارت تاچر، هیچکدام ریشه فئودالی ندارند و از طبقه اشراف نیستند. افرادی که جزو این سیستم هستند در مجموع افرادی بسیار پرتحمل به حساب می‌آیند. اصولا انگلیسی‌ها آدم‌هایی بسیار پرتحمل و دوراندیش هستند. البته دوراندیش به صورتی که ایرانی‌ها می‌گویند نیستند. ایرانی‌ها خیلی راجع به انگلیسی‌ها از دید تئوری توطئه نگاه می‌کنند.

دوراندیش به این معنا که از عقل‌شان در تحلیل‌ها و تصمیم‌گیری‌ها استفاده می‌کنند و اینکه احساس عمل نمی‌کنند.

بله؛ احساسی عمل نمی‌کنند و از عقل و تجربیات گذشته استفاده می‌کنند. یعنی در انگلستان عقل و تفکر و درس گرفتن از گذشته، حرف اول را می‌زند اما روابط بازی هم در آنجا رواج دارد. اگرچه ضابطه هم رعایت می‌شود. بنابراین درست است که تصمیم‌گیری‌ها بر اثر تفکر و بررسی تجربیات گذشته است ولی منافع شخصی و ارتباطی و منافع روز را در تمامی ابعاد در نظر می‌گیرند.

شما ریشه پارلمانتاریسم فعلی بریتانیا را مرتبط با انقلاب باشکوه دانستید. انقلاب باشکوه همان انقلاب دوم انگلیس است. یعنی در سال ۱۶۸۸ که نظام جمهوری برچیده شد و با انتصاب چارلز دوم، مجددا نظام سلطنتی برقرار گردید. اما به نظر می‌رسد ریشه پارلمانتاریسم و حکومت مبتنی بر نمایندگی را بتوان تا دوره ساکسون‌ها عقب برد. اقوام انگل و ساکسون از قرن پنجم میلادی به قلمرو قوم سلت (بریتانیا) حمله کردند. اقوام ساکسون‌ها، یک شورای خردمندان داشتند مرکب از سران قبایل و بعدا اسقف تا که بالاترین مرجع دادرسی بود و اختیار انتخاب شاه و همچنین حق برکناری شاهان بی‌کفایت را به عهده داشت. مونتسکیو نیز ریشه سنت پارلمانی بریتانیا را در این شورا می‌داند. آقای دکتر به نوعی می‌توان گفت که تصمیم‌گیری گروهی در همان قبایل وجود داشته است؟

از لحاظ ساختاری و مدیریت، بله. اما من انقلاب باشکوه را نقطه عطفی می‌دانم برای شروع تکامل حالت فعلی.

ما اگر دو نوع حکومت استبدادی و دموکراتیک را از یکدیگر تفکیک کنیم، به نظر می‌آید در انگلستان با همان شورای خردمندان در واقع از تمرکز قدرت در دست شاه جلوگیری کردند.

قدرت در مقطعی هم در دست شاه متمرکز بود. به همین دلیل چارلز اول را اعدام کردند.

اعدام چارلز اول بعد از نبردهای نظامی با رهبری کرامول با شاه بود و بالاخره چارلز اول در سال ۱۶۴۹ یعنی در انقلاب اول اعدام شد. اما حکومت ساکسون‌ها به چندین قرن قبل از آن مربوط است.

من دیگر مقطع قبل از انقلاب باشکوه را بررسی نکردم. من تکامل وضعیت فعلی را از زمان آن انقلاب به بعد در نظر گرفتم. البته ممکن است قبل از آن چیزهای دیگری هم باشد. همچنان که در یونان باستان، دموکراسی مستقیم وجود داشت.

در قرن یازدهم قبایلی (وایکینگ‌ها و نورماندها) از اسکاندیناوی و فرانسه به ساکسون‌ها حمله کردند و گیوم اول در ۱۰۶۶ پادشاه شد. گیوم فاتح قسم خورد به تمام شهروندان لندن، فرماندار و اسقف احترام بگذارد و همه قوانین زمان شاه ادوارد را رعایت کند، در قرن ۱۳ نیز پادشاهی به اسم جان منشور بزرگ را امضا کرد و پذیرفت به قانون احترام بگذارد و شورش را در صورتی به عنوان حق مردم پذیرفت که پادشاه به تعهدات خود عمل نکند. در واقع این تحدید قدرت پادشاه بود. برای بررسی تجربه این کشور نیاز نیست که این وقایع را در نظر بگیریم؟

منشور بزرگ یا مگناکارتا بیشتر به مسائل قانونی برمی‌گردد. از نظر من تکامل فعلی پارلمانتاریسم در انگلستان به انقلاب باشکوه برمی‌گردد. اگر چه قبل از آن هم ممکن است زمینه‌هایی وجود داشته باشد.

در آن منشور، شاه می‌پذیرد به حقوق شهروندان و قانون احترام بگذارد. مگر نه اینکه مشکل جوامع استبدادی این بود که قانونی وجود نداشت و پذیرش آن منشور می‌توانست به معنای پذیرش نظم و انتظام در امور و زندگی مردم باشد؟

ما اگر خواهان آزادی بیان و یا انتخابات دموکراتیک باشیم، می‌گوییم می‌خواهیم مثل آن کشور عمل کنیم. اما ممکن است کسانی پیدا شوند که بخواهند بررسی کنند این سیستم‌ها چگونه تکامل پیدا کرده‌اند. در این حالت است که می‌شود پی برد مسائل جدی اقتصادی و منافع شخصی، باعث تکامل این سیستم‌ها شده است. برای همین است که هر حزبی در انگلستان به قدرت می‌رسد تقریبا سیاست‌هایش با سیاست‌های حزب قبلی تفاوت ندارد. چون این احزاب، قصد دارند کشتی را ثابت نگهدارند تا مدیریت اجتماعی واژگون نشود. من اگر بخواهم یک مقدار بدبینانه و البته براساس واقعیت‌ها نظر بدهم می‌گویم دموکراسی در آن کشورها، صوری است. برای اینکه نمایندگان مجلس، تقریبا از یک طبقه هستند و منافع شان شبیه هم است. درست مثل مسابقه فوتبال است که دو تیم مقابل هم بازی می‌کنند و تماشاگرانی هم آن بازی را نگاه می‌کنند. در انگلستان هم وضع به همین صورت است. هر کدام از احزاب در انتخابات، پیروز شوند در چارچوب وجود دموکراسی کار می‌کنند و در پی حفظ منافع خودشان هستند. در دوره بعد هم حزب رقیب، خود را به روز می‌کند و برنده می‌شود. اما هر یک از دو حزب آن کشور، از یک ریشه و طبقه هستند و مردم، حالت تماشاگر فوتبال را دارند. مثالی می‌زنم. زمانی که حزب کارگر تا سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹ میلادی بر سر کار بود اقتصاد انگلستان در حال ورشکستگی بود. حتی نخست‌وزیران آن کشور از کشورهای جهان سومی مثل ایران، وام دریافت می‌کردند. در همان ایام اتحادیه‌های کارگری مرتب به ساختمان نخست‌وزیری می‌رفتند و به دولت می‌گفتند چه کار کند و چه کار نکند. در آن زمان اوضاع به حدی وخیم شده بود که حتی نمی‌توانستند زباله‌ها را جمع‌آوری کنند. تا اینکه حزب محافظه‌کار به قدرت رسید. چون سیستم کلان انگلستان می‌دانست با ادامه آن روند، مملکت ورشکسته می‌شود لذا دولت محافظه‌کار تاچر آمد تا انگلستان را به یک کشور سرمایه‌داری و نه یک کشور سوسیالیستی سرمایه‌داری تبدیل کند. حزب کارگر هم تا ۳ دوره موفق نشد به قدرت برسد. چون افراد ریشه‌ای آن بر ایدئولوژی دگم سوسیالیستی پافشاری می‌کردند.

اما وقتی دیدند قابل انتخاب نمی‌شوند خودشان را به روز کردند و بر محافظه‌کاران پیروز شدند. در واقع دولت تونی بلر، خودش را از لحاظ سیاست‌ها همپایه محافظه‌کارها به روز کرد. اما محافظه‌کارها در این مقطع کهنه شده بودند و دولت کارگری جدید بود که حرف محافظه‌کاران را به صورت جدیدی ارائه داد.

شخصی مثل تونی بلر جزو اشراف و نخبگان فئودالی آن کشور نبود ولی به هرحال توانست در قالب فعالیت‌های حزبی، رئیس دولت شود...

تمام کشورهای انگلوساکسونی مثل آمریکا و انگلستان ناچار شدند بعد از جنگ جهانی دوم و به خاطر رقابت با سوسیالیسم، درهای خود را به روی شایسته‌گرایی باز کنند و نخبگان سیاسی مثل چرچیل و آنتونی ایدن که ریشه اشرافی داشتند کم‌کم رقیق‌تر شدند. از این دوره به بعد افرادی از بطن جامعه به قدرت رسیدند که از طریق سیستم آنجا بالا آمدند. منظورم از سیستم آن کشور هم آموزش است و سیستم دانشگاهی و نخبگان سیاسی تصمیم می‌گیرند. وقتی هم این افراد به قدرت می‌رسند در نقش مجری عمل می‌کنند و می‌کوشند مملکت را اداره کنند.

به هرحال این سیستم و مدیریت کلان سیاسی آنجا است که پذیرفته به صورت دموکراتیک‌تر عمل کند و افراد بیشتری را به حکومت راه دهد.

این تغییر و تحول به خاطر تحقق منافع نخبگان است نه به خاطر اینکه مردم را دوست دارند. داستان این است.

در سال ۱۳۳۹ میلادی مجلس عوام تشکیل می‌شود که مرکب از نمایندگان بورژواها است و کسانی که قادرند مبلغی به خاطر عضویت در آن مجلس پرداخت کنند. از سال ۱۶۳۰ به بعد مجلس عوام قدرت بیشتری کسب کرد. چندی بعد مجلس عوام و مجلس لردها شاه را مجبور کردند بپذیرد که بازداشت‌های خودسرانه ممنوع شود و کسانی که به صورت غیرعادلانه دستگیر شده‌اند آزاد شوند. چرا آن نظام حاکم پذیرفت افراد و نمایندگانی خارج از اشراف و حوزه فئودال‌ها در قدرت موثر باشند؟

هنوز هم شأن ملس عوام بالاتر است. حتی ملکه یا شاه که می‌خواهد مجلس را افتتاح کند به مجلس لردها می‌رود و او را به مجلس عوام راه نمی‌دهند. این تحولات ناشی از این بود که آن سیستم می‌خواست موقعیت خودش را تحقق ببخشد. چون اگر می‌خواست عوام را سرکوب کند مانند کشورهای استبدادی می‌شد. اما اینکه مردم بتوانند نمایندگانی داشته باشند، به تعبیری می‌توان گفت این کارها در حد یک نوع تظاهر است. این احترام گذاشتن به مردم برای آن است که سیستم و هرم قدرت حفظ شود.

ولی به هر جهت پذیرفتند که طبقات دیگری در اداره سیاسی جامعه نقش بازی کنند؟

بله؛ با تکامل هایی که در آن نظام اتفاق افتاده، احزاب جدید شکل گرفته‌اند. حزب لیبرال تبدیل شد به حزب کارگر و از دل حزب کارگر یک لیبرال دموکرات درآمده و احزاب خود را با شرایط جدید جامعه تطبیق داده‌اند، اینها به آسانی انجام نشده. این تحولات با مقاومت روبه‌رو شد ولی سیستم طوری عمل کرد که با حداقل ضرر و حداکثر سازش، شرایط موجود را حفظ کند.

چگونه آن سیستم حکومتی می‌توانست تشخیص دهد که بیش از آن مقاومت نکند و در عین حال منافع خودش را تضمین کند؟

حفظ منافع به صورت‌های مختلف انجام می‌شود. گاه بازور، منافع خودشان را حفظ می‌کنند و گاهی هم با ابداع قوانین جدید و سازش، آن هدف را دنبال می‌کنند. برای مثال دولت مارگارت تاچر احساس کرد که دولتی ماندن معادن زغال سنگ مقرون‌به‌صرفه نیست. حتی دستور دادند معدن‌های جنوب ولز را تعطیل کنند. معدن‌چیان آنجا ۹ ماه اعتصاب کردند ولی دولت به آن اعتصابات تن نداد و مقاومت کرد.

مقاومت سرسختانه دولت تاچر ناشی از این بود که اتکا به رای اکثریت جامعه داشت و به همین دلیل کارگران آن معادن نتوانستند نظر سایر اقشار جامعه را به سوی خود بکشانند.

بله؛ آنها رای اکثریت را داشتند ولی حتی حاضر نشدند با اعتصاب کنندگان مذاکره کنند و نهایتا آن اعتصاب، فروپاشید. یک مثال تاریخی هم بزنم. وقتی انقلاب صنعتی در انگلستان به وقوع پیوست، کارخانه‌های زیادی در آن کشور ایجاد شدند. بر اثر این تحولات، تعداد کارگران صنعتی نیز افزایش یافت.

به هر حال احساس شد که این کارگران باید سوپاپی داشته باشند که منافع آنها حفظ شود. از این طریق هم منافع آن سیستم کلان تحت فشار شدید قرار نمی‌گیرد و هم اینکه کارگران می‌توانند برای خودشان حزب درست کنند. پذیرش فعالیت صنفی کارگران به خاطر این بود که سیستم آنجا می‌دید موقعیت خودش دارد به خطر می‌افتد. بعد هم آن حرکت تکامل پیدا می‌کند و حزب کارگر تشکیل می‌شود. همه اینها حالت سوپاپ دارد. از دید آدمی که زیاد تخصص ندارد در آنجا دموکراسی و آزادی بیان وجود دارد ولی اگر آدم، حساسیت به خرج بدهد متوجه می‌شود که هر دو حزب محافظه‌کار و کارگر در آن کشور، عملکرد تقریبا یکسانی با اسم‌های مختلف دارند.

ولی همین حزب کارگر که به قدرت می‌رسد و ریشه اشرافی ندارد سعی می‌کند توجه بیشتری به طبقه ضعیف و بادرآمد کم داشته باشد.

به نظر من این حزب هم مجری سیستم است و به این صورت نیست که حزب با سلیقه خودش، چیزی را انجام دهد. این احزاب فقط حرف‌هایی می‌زنند جهت انتخاب شدن و طرح شعارها در راستای مبارزات انتخاباتی است.

اگر این حزب در زمان در اختیار داشتن اکثریت پارلمان یا مجلس، مصوباتی در جهت تامین منافع رای‌دهندگان به خودشان تصویب نکند، در دور بعدی مبارزات انتخاباتی نمی‌تواند پیروز شود؟

معمولا طرفداران حزب کارگر شامل کارگران و طبقات ضعیف و افراد خارجی مثل هندی‌ها و پاکستانی‌ها هستند و یا کسانی که احساس آسیب‌پذیری می‌کنند. تبلیغات و سیاست‌های حزب کارگر برای جلب رای این اقشار است. حزب کارگر معمولا شعارهایی را مطرح می‌کند که آن اقشار و گروه‌ها بپذیرند ولی در مجموع، سیاستمدار دوپهلو حرف می‌زند. یک سیاستمدار یا یک حزب نمی‌آید با قاطعیت اعلام کند که بعد از رسیدن به قدرت چه کارهایی انجام می‌دهد. همچنانکه حزب کارگر قدیمی به طور مکرر می‌گفت ما اگر انتخاب شویم از بازار مشترک اروپا (اتحادیه بعدی) خارج می‌شویم و روابط مخصوص‌مان را با آمریکا به هم می‌زنیم. تا وقتی آن حرف‌ها را با قاطعیت می‌زدند نمی‌توانستند به قدرت برسند. اما هر وقت احزاب، حرف دوپهلو بزنند می‌توانند رای بیاورند. وقتی هم به قدرت برسند می‌گویند به این علت، آن کار را انجام ندادیم و به این دلیل، نتوانستیم فلان کار را انجام بدهیم. مصوباتی که به صورت قانون تهیه می‌شود قبل از انتخابات در هر دو حزب مورد منازعه قرار می‌گیرد و بعدا باید به تصویب مجلس لردها و شاه برسد.

بنابراین یک مصوبه که از طرف حزب محافظه‌کار و یا حزب کارگر تهیه می‌شود باید در پارلمان مورد بحث و گفت‌وگو قرار بگیرد.

در انقلاب اول انگلستان در سال ۱۶۴۹ چارلز اول اعدام شد و مجلس عوام رای به لغو نظام سلطنتی داد و مجلس لردها را منحل کرد و استقرار حکومت جمهوری را به تصویب رساند. با تصویب این مجلس، کرامول رئیس جمهور شد؛ کرامول از خرده‌مالکان و نظامی بود. همین کرامول نتوانست پارلمان را تحمل کند و در نهایت تابلویی بر ساختمان پارلمان بریتانیا کوبید که «این ساختمان اجاره داده می‌شود». به نظر شما چرا کار همین منتخب پارلمان به آنجا کشید؟

سیستم جمهوری نتوانست در آنجا کار کند. چون سیستم فئودالی و زمینداری از قرون وسطی ادامه داشت و نظام جمهوری نمی‌توانست با منافع اشرافیان و مالکان همخوانی داشته باشد.

چرا این شخص نتوانست به نهادی که او را به‌عنوان رئیس جمهور برگزیده، حداقل در حد حفظ ظواهر احترام بگذارد؟

به خاطر اینکه او نمایندگان در پارلمان را افرادی نمی‌دانست که نماینده دموکراسی مورد ادعا باشند، بنابراین گفت این پارلمان ارزش ندارد.

به هر حال این پارلمان بود که حکومت سلطنتی را لغو کرد و کرامول را به‌عنوان رئیس جمهور به قدرت رساند. چرا همین شخص منتخب، آن نهاد را در تقابل با برنامه‌های خود دید و می‌خواست ساختمان آن را اجاره دهد؟

آنها بعد از مدتی اختلاف نظر پیدا کردند. نمایندگان هم افرادی ذی‌نفع بودند و با کرامول مخالفت می‌کردند. موضوع اجاره دادن مجلس حالت کنایه‌آمیزی دارد. شاید کرامول تصور می‌کرد مجلس باید محفلی برای مناظره و حفظ منافع عوام باشد که ظاهرا مجلس به آن صورت عمل نکرده است.

روزشمار

کارنامه مجلس

فاطمه تخت کشیان

بخش ۶۶

۱۹ اسفند ۶۴- پیشنهاد قرار دادن سیستم ماهواره‌ای مخابرات در طرح‌های اولویت‌دار تصویب شد.

-قرار شد پیشنهاد تعدیل نرخ ارز به کارشناسان ارجاع و نتیجه در مجلس مطرح شود.

-وزیر خارجه رومانی با رئیس مجلس شورای اسلامی دیدار و گفت‌وگو کرد.

۲۰ اسفند ۶۴- جزئیات بودجه سال ۶۵ از تصویب مجلس گذشت.

-بودجه سازمان انرژی اتمی پنج میلیارد و ۷۰۰ میلیون ریال افزایش یافت.

-بودجه جاری وزارت صنایع به مبلغ ۹۱۲ میلیارد ریال به تصویب رسید.

۲۱ اسفند ۶۴- در جلسه مجلس کلیات لایحه اهداف و وظایف وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی تصویب شد.

-یک فوریت لایحه اصلاح بودجه سال ۱۳۶۴ تصویب شد.

۲۲ اسفند ۶۴- در جلسه علنی مجلس، جزئیات لایحه اساسنامه کمیته انقلاب اسلامی تصویب شد.

- با ارسال نامه‌ای به محضر امام خمینی، نمایندگان مجلس خواستار ادامه حملات بی‌وقفه برای تحقق شرایط عادلانه ایران و امنیت منطقه شدند.

۲۴ اسفند ۶۴- لایحه نحوه بازنشستگی و بازخرید کارکنان دولت، شهرداری‌ها و بانک‌ها تقدیم مجلس شد.

-طرح قانونی مطبوعات اعاده شده از شورای نگهبان مورد بررسی نمایندگان قرار گرفت.

-در جلسه علنی روز پنجشنبه، لایحه نحوه بازنشسته کردن و بازخرید کارکنان دولت، شهرداری‌ها، بانک‌ها و موسسات دولتی تقدیم مجلس شد.

۲۵ اسفند ۶۴- اعتراض شدید رئیس مجلس به دخالت‌های غرب در منطقه و حضور ناوگان آمریکا در سواحل پاکستان.

۲۶ اسفند ۶۴- مجلس بررسی جزئیات لایحه صادرات و واردات سال ۶۵ را آغاز کرد.

۲۷ اسفند ۶۴- مسوولان شوراهای بسیج پایگاه‌های چند شهر خراسان با حجت‌الاسلام رفسنجانی دیدار کردند.

۱۷ فروردین ۶۵- اولین جلسه علنی مجلس شورای اسلامی در سال جدید تشکیل شد.

-مجلس، لایحه برقراری حقوق وظیفه و مستمری نمایندگان و عائله آنان را در مقابل حوادث و سوانح تصویب کرد.

۲۰ فروردین ۶۵- لایحه قانونی نحوه تامین هیات علمی مورد نیاز دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی عالی تصویب شد.

۲۱ فروردین ۶۵- در نطق‌های پیش از دستور جلسه علنی، نمایندگان مجلس شورای اسلامی برای حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل اعلام آمادگی کردند.

۲۳ فروردین ۶۵- برنامه انتخاباتی میاندوره‌ای مجلس شورای اسلامی در ۱۰ شهر کشور اعلام شد.

۲۵ فروردین ۶۵- در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، لایحه عضویت دولت در سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی مورد بحث و رسیدگی قرار گرفت.

-لایحه تشکیل دادگاه‌های سایر از طرف دولت تقدیم مجلس شد.

-کلیات طرح اصلاح لایحه قانونی اداره واحدهای آموزشی غیردولتی به صورت دولتی به تصویب رسید.

۲۶ فروردین ۶۵- با تصویب کلیات ماده واحده‌ای در مجلس، کارکنان غیرمتخصص وزارتخانه‌ها و شرکت‌ها با ۲۰ سال سابقه می‌توانند بازنشسته شوند.

۲۷ فروردین ۶۵- در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، طرح الحاق موادی به قانون خدمت وظیفه عمومی تصویب شد.

۲۸ فروردین ۶۵- مجلس بررسی طرح تعیین حدود، وظایف، اختیارات و مسوولیت‌های ریاست جمهوری را آغاز کرد.

۳۱ فروردین ۶۵- با تصویب یکی از مواد طرح وظایف و اختیارات ریاست جمهوری در مجلس، کلیه لوایح قانونی باید قبل از تصویب هیات وزیران به اطلاع رئیس جمهوری برسد.

سوم اردیبهشت ۶۵- در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، دو ماده دیگر از طرح حدود وظایف و اختیارات ریاست جمهوری تصویب شد.

چهارم اردیبهشت ۶۵- در جلسه علنی، مجلس طرح قانونی حدود مسوولیت قوه قضاییه در قبال مجلس، تقدیم قوه مقننه شد.

هفتم اردیبهشت ۶۵- نمایندگان مجلس در نطق‌های پیش از دستور، مسائل مختلف داخلی و خارجی را بررسی کردند.

هشتم اردیبهشت ۶۵- در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، یک ماده دیگر از طرح حدود وظایف و اختیارات ریاست جمهوری اسلامی ایران تصویب شد.

۱۴ اردیبهشت ۶۵- در جلسه علنی مجلس، نمایندگان بررسی طرح تعیین حدود وظایف و اختیارات ریاست جمهوری را نهایی کردند.

۱۸ اردیبهشت ۶۵- در جلسه علنی مجلس، طرح تعیین وضعیت قضایی کسانی که ۳ سال در دادسرای انقلاب اسلامی کار کرده‌اند تصویب شد.

۲۰ اردیبهشت ۶۵- مجلس بررسی لایحه انتخابات شوراهای اسلامی کشور را آغاز کرد.

۲۱ اردیبهشت ۶۵- براساس رای نمایندگان، برگزاری انتخابات شوراهای اسلامی کشور، برعهده وزارت کشور خواهد بود.

دیدگاه

حل بحران ایران و آمریکا در گرو تحول الگوهای ذهنی

محمدجواد ظریف

بخش نخست

در طی چند دهه گذشته، منطقه آسیای مرکزی و خلیج‌فارس غرق در آشوب و بی‌ثباتی دارای پیامدهای جهانی بوده است. این منطقه از یک سو صحنه مسابقه و رقابت میان قدرت‌های بزرگ جهانی و از سوی دیگر کانون همکاری‌ها و توافق‌هایی میان آنها بوده است. حمله اتحادجماهیر شوروی به افغانستان به یکی از خونین‌ترین درگیری‌های جنگ سرد انجامید، در حالی که در همان دوران، جنگ میان ایران و عراق فرصتی استثنایی برای هر دو ابرقدرت و اغلب قدرت‌های دیگر جهان برای حمایت از یکی از طرفین جنگ فراهم کرد. این منطقه همچنین صحنه جابه‌جایی‌های جدی و عجیب در هم‌پیمان‌های ایالات متحده آمریکا بوده است. صدام و القاعده، ابتدا بازوهای مهم آمریکا در جنگ با کمونیسم و سپس مبارزه با ایران بودند و بعدها بود که به دشمن آمریکا بدل شدند. آشوب‌ها در این منطقه نشان داده است که رقابت قدرت‌های بزرگ تنها منشأ ناکامی‌های این منطقه نبوده است، زیرا بخش مهمی از همکاری‌های قدرت‌های بزرگ نیز تحولات مثبتی در این منطقه به همراه نیاورده است. ریشه مشکلات، افراط‌گرایی نیز نیست. زیرا صرف‌نظر از این واقعیت که افراط‌گرایان امروزی زمانی هم‌پیمان نزدیک دشمنان فعلی شان بوده‌اند، افراط‌گرایی معلول است و نه علت. مساله الگوی ذهنی غالبی است که براساس نیاز به یک دشمن - دشمنی واقعی، مشهود، خیالی یا مصنوعی و ساخته و پرداخته شده - بنا شده و ابزاری مطمئن برای حکمرانی و تعاملات جهانی به حساب می‌آید. معیارهای دوگانه نشأت گرفته از آن، سیاست‌های کوته‌بینانه، سلطه و سوءاستفاده‌های سیاسی و نظامی همچنان به تقویت درگیری، ناامنی، مسابقه تسلیحاتی، دیکتاتوری و افراط‌گرایی دامن می‌زند.

بافت منطقه‌ای و جهانی سیاست امنیت ملی ایران

ایران از الگوی ذهنی دشمن متحمل آسیب‌های فراوان شده است. از این منظر، ایران قربانی جنگی شد که صدام در ۲۲سپتامبر ۱۹۸۰ به راه انداخت، و به طرز تأسف‌باری جامعه بین‌المللی در آن دخیل بود. به سبب رویکرد صدام به این جنگ به عنوان جنگی تمام عیار، مردم ایران تخریب و ویرانی جنگ را هم در میادین جنگ و هم در خانه‌های خویش تجربه کردند. حمایت‌های وسیع دیپلماتیک، مالی و نظامی سراسر جهان به مهاجم این جنگ، اهانت را نیز بر جراحات ناشی از جنگ افزود. پس از آن که صدام به ایران حمله کرد و به سرعت توانست سی هزار کیلومتر مربع از خاک ایران را اشغال کند، شورای امنیت سازمان ملل ظرف هفت روز قطعنامه‌ای صادر کرد که ظاهرا بر اساس این باور بسیاری از کشورهای جهان بنا شده بود که این جنگ باید دولت انقلابی تازه تأسیس ایران را ظرف یک هفته براندازد. حتی پس از هفت روز نیز شورای امنیت بر طبق روال عادی خود درخواست آتش بس و عقب‌نشینی از عراق نکرد و همچنین، تهاجم صدام به ایران را تهدیدی علیه صلح و امنیت جهانی ندانست. در جریان جنگ، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی نیز در رساندن سخت‌افزارهای جنگی و کمک‌های ضداطلاعاتی و حتی تأمین مواد لازم برای ساخت سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی، به همراه آلمان و سایر کمپانی‌های غربی، فروگذار نکردند. به‌رغم گردآمدن شواهد فزاینده و گزارش‌های سازمان ملل متحد مبنی بر کاربرد سلاح‌های شیمیایی توسط عراق علیه شهروندان و سربازان ایرانی، شورای امنیت چندین سال از بررسی این مساله باز داشته شد. ایران همچنین، مستقیما از آشوب‌های کشورهای همسایه آسیب دیده است. ایران از برکناری طالبان و صدام‌حسین استقبال کرد. با این حال، آشوب، ناامنی و افراط‌گرایی موجود پس از تجاوز و اشغال خارجی، تأثیرات زیانباری بر امنیت و توسعه ایران وارد آورده است.

ایران پیش از تجاوز در مورد عواقب آن به شورای امنیت هشدار داده بود که: «ما همه به ویرانی‌هایی که یک جنگ احتمالی به بار خواهد آورد باور داریم. بحران انسانی در عراق و کشورهای همسایه ممکن است ابعاد فاجعه باری بیابد. خطر فروپاشی عراق و بی‌ثباتی منطقه باید مورد توجه قرار گیرد. واقعیت انکارناپذیر آن است که افراط‌گرایان بیشترین سود را از جنگ خواهند برد.»

منازعات فرقه‌ای فزاینده خونین، که توسط تروریست‌ها ایجاد می‌شود و سیاستمداران به آن دامن می‌زنند اکنون به یک صورت تهدیدی برای کل منطقه بدل شده است. تجربه این پریشانی و ناآرامی، به علاوه عوامل تعیین کننده ژئوپلیتیک، بر خط مشی امنیت ملی ایران تأثیر می‌گذارد. از منظر ژئوپلیتیک، بر خلاف سایر کشورهای معدود در منطقه که ضمن احساس خفقان از لحاظ تاریخی از رویکردهای توسعه‌طلبانه پیروی کرده‌اند، ایران همواره به مرزهای جغرافیایی و منابع انسانی و طبیعی خود قناعت کرده و در طی ۲۵۰ سال گذشته هرگز به هیچ کشوری تجاوز نکرده است.

ایران به عنوان قوی‌ترین کشور در میان همسایگان خود همواره ضروری دانسته که با کشورهای همسایه از در اعتمادسازی درآید تا به این ترتیب دغدغه‌های آنها ناشی از اختلاف در قدرت و مساحت را فهم کرده و از تنش‌های فرامنطقه‌ای جلوگیری به عمل آورد.

به همین دلایل ژئواستراتژیک، ایران همواره از لحاظ تاریخی ثبات در منطقه را برای امنیت و توسعه خود یک ضرورت دانسته است. درک همین واقعیت بود که ایران را واداشت نقشی مهم در تلاش‌ها برای ایجاد ثبات در تاجیکستان و افغانستان ایفا بکند. نقش ایران در کنفرانس بن و اقدامات آن در ایجاد ثبات و توسعه در افغانستان با وجود تمام مشکلات در روابط ایران و آمریکا، از سوی همگان و حتی مقامات ارشد آمریکایی نیز پذیرفته شده است.

همین ملاحظات در سیاستگذاری‌ها در مورد عراق نیز اعمال شده است. تهران، به‌رغم تمام مخالفت‌هایش با تجاوز به عراق اولین پایتخت منطقه بود که شورای اداره‌کننده کشور عراق را که پس از سقوط صدام تشکیل شد، به رسمیت شناخت و از آن حمایت کرد و با تمام دولت‌های پس از صدام در عراق روابط حسنه برقرار کرده است و تمام مقامات عالی این دولت‌ها اتهام آمریکا به ایران مبنی بر دخالت در اوضاع آن کشور را پیوسته تکذیب کرده‌اند.

به گزارش لس‌آنجلس تایمز، دولت عراق به سمت تحکیم روابط با ایران حرکت می‌کند، حتی اگر ایالات متحده بخواهد به شعله‌های تنش‌های کلامی خویش با ایران دامن بزند و قوای نظامی خود را برای مقابله با نفوذ ایران در عراق تقویت کند. نزدیک‌ترین متحدان آمریکا در عراق نیز قویاً به خط مشی‌ها و رفتارهای آمریکا در قبال ایران در مورد نقش آن در عراق اعتراض کرده‌اند. در حالی که ایران نقشی سازنده در مسائل مختلف منطقه ایفا کرده است، مقامات تصمیم گیرنده ایرانی همواره دانسته‌اند که لازمه امنیت ملی ایران تغییر رویکردهای ساختاری از رقابت‌های منطقه‌ای و بی‌اعتمادی ناشی از حذف و جبهه‌گیری به سمت همکاری‌های منطقه‌ای و اعتمادبه منظور همبستگی و مشارکت بیشتر است. در سال ۱۹۸۶، در بحبوحه جنگ ایران و عراق، ایران پیشنهاد ایجاد مناسبات همکاری و امنیتی در منطقه خلیج فارس را به منظور تضمین ثبات و جلوگیری از گسترش دامنه جنگ ایران و عراق مطرح کرد. از این پیشنهاد ابتدا استقبال شد و حتی در قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل وارد شد، اما هرگز به اجرا درنیامد.

در سال ۱۹۹۹، در کنفرانس خلع سلاح ژنو، ایران رسماً پیشنهاد تغییر پارادایم امنیتی جهانی و جایگزینی جبهه نظامی چتری امنیتی با مفهوم نوآورانه و جدید شبکه امنیتی جهانی را به منظور ایجاد امنیت جهانی مشارکتی و فراگیر که از مکانیسم‌های موجود برای برنامه‌های تکمیل کننده و نه رقیب یکدیگر بهره می‌جست، مطرح کرد. به دنبال سقوط صدام حسین، ایران اعلام کرد که وقت آن است که بالاخره مناسبات امنیتی منطقه‌ای به گونه‌ای که امنیت را در سطح بومی و بین‌المللی تضمین کند، تحت نظارت سازمان ملل شکل بگیرد. از جریان حوادث به دنبال سقوط صدام حسین باید به گونه‌ای بهره‌برداری شود که به امنیت و شفافیت مشترک را جایگزین بی‌اعتمادی و مسابقه تسلیحاتی بکند.

یکی دیگر از عناصر مهم در رویکرد امنیتی ایران -که تا حدی بر اساس تجربه‌های خود این کشور شکل گرفته است- حذف سلاح‌های کشتار جمعی است که در جهت تقویت و فراگیر ساختن عهدنامه منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) در سطح جامعه بین‌الملل و تأسیس یک منطقه عاری از چنین سلاح‌هایی در خاورمیانه است.

این سیاست پایه‌های ایدئولوژیک و استراتژیک دارد، اما از لحاظ عاطفی نیز ریشه در این واقعیت دارد که شهروندان و سربازان ایرانی قربانیان بهره‌گیری از سلاح‌های شیمیایی توسط عراق هستند.

بر اساس قوانین اسلامی، توسعه و بهره‌گیری از سلاح‌هایی که مردم عادی و محیط زیست را هدف قرار می‌دهد حرام است. رهبر جمهوری اسلامی ایران، فتوایی علیه استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، به ویژه علیه توسعه، تولید و ذخیره سلاح‌های هسته‌ای صادر کرده است. در عمل نیز سازمان ملل دریافت که ایران، حتی در تلافی بهره‌گیری عراق از سلاح‌های شیمیایی علیه سربازان و شهروندان ایرانی از این سلاح‌ها استفاده نکرد.

از دید استراتژیک، رهبران ایرانی می‌دانند که سلاح‌های هسته‌ای ثبات درونی یا امنیت بیرونی به همراه نمی‌آورد. قدرت هسته‌ای نتوانست مانع فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بشود و همچنین در کاهش درگیری‌های اخیر در خاورمیانه نیز اثری نداشته است. مقامات تصمیم‌گیرنده ایرانی می‌دانند که توسعه یا مالکیت سلاح هسته‌ای امنیت ایرانیان را به خطر می‌اندازد. حتی این نگرش که ایران در حال ساختن سلاح‌های هسته‌ای است با کاستن نفوذ ایران در منطقه و افزایش آسیب‌پذیری آن در جهان تأثیر منفی در قدرت ایران می‌گذارد.

ایران برای حفظ منافع خود در میان همسایگانش در منطقه نیاز به سلاح هسته‌ای ندارد. در واقع، ایران برای افزایش نفوذ خود در منطقه همواره اعتمادسازی در میان همسایگانش را ضروری دانسته است و با نگرش‌های فوق، این اعتماد به ناچار از میان می‌رود. به علاوه، ایران با وجود پیشرفت‌های تکنولوژیک و توانایی‌های نظامی‌اش نمی‌تواند از لحاظ منطقی بر بازدارندگی هسته‌ای علیه دشمنانش در صحنه بین‌المللی یا در سطح منطقه تکیه کند. همچنین درگیر شدن در یک مسابقه تسلیحاتی فزاینده برای ایجاد و حفظ بازدارندگی هسته‌ای بسیار گران است و از عهده ما برنمی‌آید و منابع اقتصادی محدود کشور ما را تقلیل می‌دهد.

به علاوه، ایران همواره یکی از فعال‌ترین کشورها در تلاش‌های بین‌المللی برای از میان بردن سلاح‌های کشتار جمعی و یکی از مدافعان پر و پا قرص اجرای کامل، تقویت و فراگیر ساختن عهدنامه منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای بوده است. به عنوان مثال، ایران با فرستادن وزیر خارجه خود به «کنفرانس خلع سلاح» به منظور پیشنهاد مضاعف کردن تلاش‌های جهانی برای فراگیر ساختن عهدنامه منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، به آزمایش‌های هسته‌ای هند و پاکستان در سال‌های ۱۹۹۰ واکنش نشان داد.

تولید یک بحران جدید

علی رغم آنچه پرونده ایران نشان می‌دهد، تبلیغات وسیع در جهت ترسیم چهره ایران به عنوان کشوری که در راستای گسترش سلاح‌های هسته‌ای گام بر می‌دارد و تهدیدی است بر ثبات منطقه، صورت گرفته است.

اخیراً سیل اقدامات دیپلماتیک و اظهارات نفاق‌افکنی که عمدتاً از سوی مقامات آمریکایی و انگلیسی، به منظور ترساندن کشورهای منطقه و ایجاد ائتلافی علیه ایران، بیان شده است، محور استراتژی‌ها را در جهت نجات سیاست‌های ناکام آمریکا در منطقه، شکل داده است.

بر اساس گزارشی در «وال استریت ژورنال»، «تهدید تندروی‌های ایران برای آمریکا به منزله سریشمی دیپلماتیک برای ایجاد اتحادی (از کشورها) با هدف نجات عراق و لبنان و درگیری‌های فلسطین عمل می‌کند... متحدین آمریکا نگران قرار گرفتن آشکار در کنار آمریکا و تشکیل جبهه‌ای علیه ایران به شیوه جنگ سرد هستند. دشمن‌سازی از ایران چنان فراگیر است که با وجود گزارش گروه تحقیقاتی بیکر همیلتون از عراق، دولت آمریکا از آن برای افزایش مخالفت‌ها با ایران استفاده کرد. بالا گرفتن اتهامات علیه ایران در ایجاد ناامنی و خشونت فرقه‌ای در عراق با هدف افزایش مخالفت‌ها با ایران صورت می‌گیرد، و این در حالی است که چنین دعوی‌هایی با واقعیت‌های عینی و همچنین منافع ایران در عراق سازگاری ندارد. در واقع، نگرش آمریکا چنان با الگوی ذهنی دشمن درآمیخته است که سیاستمداران آمریکایی را به تهدید و حذف ایران وامی دارد و در همین حال آنان از همه کسانی که در مورد اختلافات فرقه‌ای در عراق (از روی انگیزه‌های خودشان) مدت‌ها پیش از آغاز درگیری‌های فرقه‌ای مبالغه می‌کردند، یاری می‌جویند. انتخاب این سیاست‌ها به روشنی نشان می‌دهد که آنها از ویرانی‌هایی که اجرای همین سیاست‌ها به مدت ده‌ها سال در منطقه خلیج فارس به دنبال داشته، هیچ درسی نگرفته‌اند.

به همین ترتیب، به راه انداختن «بحران هسته‌ای ایران» نیز نشان می‌دهد که عادت‌های دیرینه به سختی از میان می‌روند و همان گرایش‌هایی که ناکامی‌های چهار سال گذشته را پدید آورد هنوز هم در محافل بزرگ قدرت در واشنگتن و لندن وجود دارد. همین دسیسه در پدید آمدن موج گسترده فعالیت‌ها و تبلیغات برای ترسیم برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران به شکل یک تهدید وجود داشته است و مقامات آمریکایی به منظور بخشیدن مشروعیت ظاهری جهانی به آن به فشارهای اقتصادی و سیاسی اساسی دست زده‌اند تا اعضای شورای امنیت را وادار کنند تا ظرف پنج ماه دو قطعنامه ناموجه تصویب کنند.

فعالیت‌های مزبور، تلاش‌هایی برای تحریف شواهد و مدارک پرونده ایران به منظور برانگیختن هراسی ملی و جهانی را نیز شامل می‌شود. بنا به مقاله‌ای از سیمور هرش در نوامبر ۲۰۰۶ «سیا هنوز هیچ مدرک قانع‌کننده‌ای مبنی بر وجود یک برنامه مخفی تولید سلاح هسته‌ای به موازات عملیات غیرنظامی که ایران مدعی آن شده، به دست نیاورده است.»

او سپس اضافه می‌کند که «کاخ سفید از این یافته‌های سیا خشنود نبوده و ممکن است تلاش کند تا مانع ورود برآوردهای سیا در سند «ارزیابی اطلاعات ملی» در مورد توانایی‌های هسته‌ای ایران در آینده بشود، زیرا این یافته‌ها «نقشه‌های دولت برای یک حمله نظامی به ایران» را زیر سوال می‌برد.» تلاش برای دستکاری برآوردهای اطلاعاتی در خدمت سیاست‌های مشخص علیه ایران اقدام تازه‌ای نیست. سیا، در نوامبر ۱۹۹۲، یک سند «ارزیابی اطلاعات ملی» منتشر کرد که در آن قید شده بود ایران می‌تواند تا سال ۲۰۰۰ یک سلاح هسته‌ای بسازد. به همین ترتیب، اسرائیلی‌ها سال‌ها است پیش‌بینی کرده‌اند که «ایران ظرف سه تا شش ماه می‌تواند از مرز غیرقابل بازگشت بگذرد.»

هم اکنون آنچه در مقابل انظار عمومی رخ می‌دهد تأییدی بر سخنان هرش درباره فعالیت‌هایی است که در جهت تحریف مدارک اطلاعاتی صورت می‌گیرد. مقامات اطلاعاتی آمریکا در فوریه ۲۰۰۶ اذعان کردند که هیچ مدرکی از تلاش عملی ایران برای ساختن سلاح هسته‌ای یافت نشده است. در آخرین سند «ارزیابی اطلاعات ملی» نیز آمده است که حتی اگر ایران بخواهد سلاح هسته‌ای بسازد، تا پیش از ۲۰۱۵ قادر به این کار نخواهد بود. نئومحافظه‌کاران در واکنش به این ارزیابی، گزارشی از اعضای کمیته اطلاعات مجلس در مورد برنامه هسته‌ای ایران تهیه و آن را در سطح وسیع منتشر کردند که تصویری مخاطره‌انگیزتر از ایران نشان می‌داد و زمینه ماجراجویی‌های بیشتر را فراهم می‌کرد.

DOWN WITH THE U.S.A
مرگ بر آمریکا

این گزارش به چنان شکل خطرناکی گمراه کننده بود که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ناچار شد دعوی‌های محوری آن علیه ایران را رسماً به بحث بگذارد. آژانس بخش‌هایی از این گزارش را «نامعقول و جعلی» و «دستکاری یافته‌های آژانس» و دارای «دعوی‌های گمراه کننده و ناصحیح» خواند. مدیر کل آژانس اعلام کرد پرونده‌ای که به این ترتیب علیه ایران ساخته و پرداخته شده بر اساس «نیات و مقاصد» شکل گرفته است. واشنگتن پست در همین رابطه نوشت: «مقامات دولت بوش بدون شواهد مستقیم کافی ادعا می‌کنند که برنامه هسته‌ای ایران پوششی برای ساخت بمب هسته‌ای است.»

دیک چینی، معاون رئیس جمهور آمریکا، اخیرا گفت: «آنها هم اکنون بر مقادیر عظیم نفت و گاز نشسته‌اند. کسی نمی‌داند که چرا برای تولید انرژی به انرژی هسته‌ای نیز نیاز دارند.»

انرژی هسته‌ای برای کشوری نفت‌خیز

مروری بر واقعیات عینی، نیاز ایران به منابع انرژی جایگزین، از جمله انرژی هسته‌ای را آشکار می‌سازد. بر اساس بررسی‌های اخیر «آکادمی ملی علوم»، «رشد نیاز ایران به انرژی از رشد ذخایر آن فراتر رفته است» و بنابراین «صادرات نفت ایران کاهش خواهد یافت» و یا حتی «ممکن است ظرف ۱۲ تا ۱۹ سال آینده به صفر برسد.» این بررسی‌ها نشان می‌دهد که نیاز ایران به انرژی هسته‌ای به نیازی «حقیقی است، زیرا بیشتر عایدی ایران از راه صادرات نفت است و در صورت کاهش صادرات نفت ایران از لحاظ سیاسی آسیب‌پذیر خواهد شد.»

این گزارش می‌افزاید: «رآکتور هسته‌ای، می‌تواند جای انرژی‌ای را که هم اکنون از نفت تأمین می‌شود بگیرد و به این ترتیب، نفت را برای صادرات نگه دارد.» بسیاری از کارشناسان غربی و آمریکایی نیز به همین نتیجه رسیده‌اند. در واقع برنامه‌های کنونی ایران برای تولید ۲۰۰۰۰ مگاوات برق از طریق انرژی هسته‌ای تا سال ۲۰۲۰ می‌تواند سالانه ۱۹۰ میلیون بشکه از صادرات نفت ایران، یا به عبارتی سالانه ۱۴ میلیارد دلار، ذخیره کند.